

تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه پیوند اجتماعی در تبیین رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر

اکبر علیوردی‌نیا^۱

امین فهیمی^۲

تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۸

تاریخ دریافت: ۹۳/۳/۱۱

چکیده

تحقیقات انجام شده در ایران، به ندرت به تعمیم‌پذیری نظریه‌های جرم‌شناختی در تبیین رفتارهای انحرافی جنس مؤنث توجه دارند. پیشینه مربوط به رابطه بین جنس و رفتار انحرافی بر مفهوم «تعمیم‌پذیری» متمرکز شده است. این مفهوم به این موضوع اشاره دارد که تا چه حد نظریه‌های جرم‌شناختی می‌توانند رفتارهای منحرفانه زنان را همچون رفتارهای منحرفانه مردان تبیین کنند. لذا، تحقیق حاضر ناظر بر تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه پیوند اجتماعی هیرشی به رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر است. روش این پژوهش پیمایشی و ابزار جمع‌آوری اطلاعات پرسشنامه است. جمعیت تحقیق حاضر، شامل تمامی دانشجویان دختر و پسر دانشگاه مازندران در سال تحصیلی ۹۲-۹۱ است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که متغیرهای این نظریه رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر را همچون رفتارهای انحرافی دانشجویان پسر تبیین می‌کند و لذا دارای تعمیم‌پذیری جنسیتی است.

کلیدواژه‌ها: باور، پیوند اجتماعی، تعمیم‌پذیری جنسیتی، جنسیت، رفتارهای انحرافی.

۱. دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)، aliverdinia@umz.ac.ir

۲. کارشناس ارشد مطالعات جوانان، دانشگاه مازندران، aminfahimi53@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله

جنسیت فرد یکی از قوی‌ترین و پرکاربردترین پیش‌بینی‌کننده‌های بزهکاری و رفتار خشونت‌آمیز است (دنو، ۱۹۹۰؛ میرز و همکاران، ۱۹۹۸؛ رودز و فیشر، ۱۹۹۳؛ رُو و وزسونای و فلانری، ۱۹۹۵). افزایش شکاف جنسیتی در بزهکاری و جرم، در تمام دوران‌ها و فرهنگ‌ها باعث افزایش توجه به نتیجه تحقیقاتی همچون تحقیق ویلسون و هرنشتاین (۱۹۸۵) شد که به ضرورت انجام پژوهش‌هایی در زمینه ریشه‌های جرم و بزهکاری با تکیه بر جنسیت معتقد بودند. درک و فهم ماهیت جنسیتی انحراف، موجب چالش‌هایی در مطالعه رفتار منحرفانه در قرن ۲۱ شد (هلفگات، ۲۰۰۸: ۴۰). این امر به علت نرخ‌ها و الگوهای متفاوت مشارکت دو جنس در ارتکاب جرم است. در این راستا، تحلیل آمارهای مربوط به جرم و بزهکاری نشان می‌دهد با وجود اینکه میزان جرایم در میان زنان افزایش یافته است، به طور کلی، وضعیت زنان از لحاظ میزان ارتکاب جرم و بزهکاری در سطحی بسیار پایین‌تر از مردان قرار دارد (ویتو و همکاران، ۲۰۰۷: ۲۲۸). پیمایش‌های سازمان ملل در مورد میزان جرم در کشورهای سراسر دنیا نشان می‌دهد که به‌طور کلی زنان کمتر از مردان به علت ارتکاب جرم زندانی می‌شوند. همچنین، زنان کمتر از مردان به علت جرایم خشونت‌آمیز مجرم شناخته می‌شوند. برای مثال، پیمایش‌های بین‌المللی نشان می‌دهد که به ازای هر زن مجرم متهم به ارتکاب خشونت، پانزده مرد مجرم متهم به ارتکاب خشونت وجود دارد (مقدم، ۱۹۹۸).

در ایران نیز این تفاوت بسیار بارز است و میزان جرایم مردان به نسبت زنان بسیار بالاتر است و این آمار نیز در سال‌های متمادی، یکسان و مشابه بوده است. در سال ۱۳۷۵ تعداد دستگیرشدگان مرد به دلیل جرایم مختلف، حدوداً ۵/۵ برابر بوده است. در سال ۱۳۸۵ این میزان به نزدیک سیزده برابر رسید؛ به این معنا که تعداد مردان بازداشت شده، ۷۳۲۱۰ نفر و تعداد زنان بازداشت شده فقط ۵۵۱۰ نفر بود. در سال ۱۳۸۹ نیز این تفاوت کماکان برقرار بوده و تعداد مردان بازداشت شده نوزده برابر زنان بوده است (مرکز آمار ایران، سالنامه آماری، ۱۳۸۹).

از دیدگاه جرم‌شناسان فمینیست، فرایند ارتکاب جرم، براساس جنسیت افراد متفاوت است. از سوی دیگر، رشته جرم‌شناسی نیز شاهد گسترش نظریه‌های جنسیت‌محور در زمینه رفتارهای مجرمانه است (هاگان و همکاران، ۱۹۸۷؛ هیمر و دی‌کاستر، ۱۹۹۹؛ مک‌کارتی و همکاران، ۱۹۹۹). به طور خاص، چندین نظریه‌پرداز، روند جنسیتی کنترل اجتماعی را ناشی از تفاوت در پیوند و کنترل خانوادگی دانسته‌اند (اوگل و همکاران، ۱۹۹۵). بدین ترتیب، دختران و پسران،

فرایندهای خانوادگی متفاوت و انواع متفاوت پیوند اجتماعی را تجربه می‌کنند و یا به صورت‌های متفاوتی کنترل می‌شوند. محققان، بر این باورند که جنسیت به منزله ساختار ایجاد شده، باقی‌مانده و تجربیات متفاوت در درون خانواده‌ها، به تفاوت‌های دختران و پسران در بزهکاری منجر شده است. با اینکه بسیاری از تحقیقات بر جرایم و بزهکاری پسران متمرکز بوده‌اند، شواهدی دال بر این وجود دارد که ریشه‌های بزهکاری در میان دختران و پسران متفاوت است (هررا و مک‌کلوسکی، ۲۰۰۱). با اینکه تحقیقات گذشته، تفاوت‌های جنسیتی در بزهکاری را بر حسب کنترل‌های اجتماعی متفاوت، ارزیابی کرده‌اند، اما هنوز پرسش‌های بسیاری در رابطه با جنسیت و پیوند اجتماعی بی‌پاسخ مانده است. دو سؤال اصلی در رابطه با جرم و جنسیت وجود دارد: «چرا زنان کمتر از مردان مرتکب جرم می‌شوند؟» و «با توجه به آنکه پژوهش‌هایی که نظریه‌های جرم‌شناختی را آزمون تجربی کرده‌اند، در ابتدا روی نمونه‌های مرد صورت گرفته است، آیا می‌توان این نظریه‌ها را به زنان نیز تعمیم داد؟»

پژوهش حاضر سعی دارد که نظریه پیوند اجتماعی را با تأکید بر تعمیم‌پذیری جنسیتی رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر و پسر به لحاظ تجربی آزمون کند. انتخاب نظریه هیرشی از نظریه‌های کنترل به دلایل زیر اهمیت دارد: نخست، برخی جرم‌شناسان فمینیست، مخالف این ادعایند که این نظریه رفتارهای انحرافی زنان را همچون رفتارهای انحرافی مردان تبیین می‌کند (نافین، ۱۹۹۶). دوم اینکه، یکی از انتقادهای وارد بر نظریه هیرشی این است که این نظریه در آزمون نظری خود، شمول دختران را در نظر نگرفته است (چسنی‌لیند، ۱۹۹۷). بدین ترتیب، در این رابطه، تفکیک زنان و مردان در زمان آزمون نظریه اهمیت دارد. تحقیقات انجام شده در ایران، به ندرت به تعمیم‌پذیری نظریه‌های جرم‌شناختی در تبیین رفتارهای انحرافی جنس مؤنث توجه داشته‌اند. به طور خاص نیز، تحقیقاتی که نظریه پیوند اجتماعی هیرشی را آزمون تجربی کرده‌اند، به تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه در تبیین رفتارهای انحرافی جنس مؤنث نپرداخته‌اند. لذا این پژوهش در پی پرکردن این شکاف پژوهشی بوده و قصد دارد به این سؤال اساسی پاسخ دهد که «آیا نظریه پیوند اجتماعی هیرشی قابلیت تعمیم در تبیین رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر دانشگاه مازندران دارد؟» همچنین، این مطالعه در پی آن است که مشخص کند چه جنبه‌هایی از این نظریه می‌توانند رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر و پسر را تبیین کنند.

تحقیقات پیشین

بررسی پژوهش‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که تعداد مطالعاتی که در داخل کشور در پی تبیین تفاوت‌های جنسیتی، مخصوصاً بر مبنای نظریه پیوند اجتماعی هیرشی بوده‌اند، معدودند و در اغلب تحقیقات، نظریه پیوند اجتماعی نظریه‌ای عام بوده و به تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه پرداخته نشده است. در خارج از کشور، مطالعات متعددی در زمینه تبیین تفاوت‌های جنسیتی رفتار انحرافی بر اساس نظریه پیوند اجتماعی هیرشی انجام گرفته است و نتایج این مطالعات نیز گوناگون بوده‌اند. بیشتر این پژوهش‌ها بر تفاوت رفتار انحرافی زنان و مردان تأکید کرده‌اند و معتقدند علت این تفاوت در ارتکاب رفتار منحرفانه، پیوندها و کنترل‌های اجتماعی متفاوت است. در این تحقیق، به پژوهش‌هایی اشاره شده است که در پی تبیین تفاوت‌های جنسیتی، صرفاً بر نظریه پیوند اجتماعی هیرشی و تعمیم‌پذیری آن به جنس مؤنث تکیه کرده‌اند. در میان تحقیقات صورت گرفته، نتیجه سه مطالعه نشان می‌دهد که متغیرهای سنجش التزام تحصیلی، با رفتار انحرافی مردان بیش از زنان ارتباط دارند (میلر و میلر، ۱۹۹۷؛ جانسون، ۱۹۷۹؛ اوزبای و اوزجان، ۲۰۰۷). روابط خانوادگی ازهم‌گسیخته تأثیر بیشتری بر انحراف زنان در مقایسه با انحراف مردان دارد. مطالعات کانتر (۱۹۸۲) نشانگر آن است که دل‌بستگی‌های عرفی بیشتر با رفتارهای انحرافی مردان ارتباط دارد. تحقیق هیندلینگ (۱۹۷۳) و لین و دمبو (۲۰۰۸) نشان داد که نظریه پیوند اجتماعی تفاوت قابل توجهی با تبیین انحراف در میان زنان و مردان نشان نمی‌دهد. برخی مطالعات همچون تحقیق کرنویچ و جوردانو (۱۹۸۷) و اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) بیانگر آن است که متغیر التزام^۱ در نظریه هیرشی، تأثیر مشابه و یکسانی بر بزهکاری زنان و مردان دارد. اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) نشان داده‌اند که اعتقادات اخلاقی در تبیین انحراف زنان، بیش از مردان اهمیت دارد. نتایج دو پژوهش (آلارید و همکاران، ۲۰۰۰؛ اسونسون، ۲۰۰۳) حاکی از آن است که پیوستگی با دوستان و همالان احتمال مشارکت در رفتارهای انحرافی را افزایش می‌دهد. تحقیق کابویاشی و فوکوشیما (۲۰۱۲) نیز نشان می‌دهد که التزام در زنان بیشتر از مردان به کاهش ارتکاب جرم می‌انجامد.

نظریه پیوند اجتماعی هیرشی در تحقیقات مختلف، نتایج متفاوتی را در رابطه با امکان تعمیم‌پذیری نشان می‌دهد. در مطالعات معدودی این نظریه صرفاً تعمیم‌پذیر به مردان بوده

است. در مطالعاتی نیز این نظریه تعمیم‌پذیر به زنان دانسته شده اما نتایج آن در مردان محکم‌تر از زنان بوده است. در بیشتر مطالعات نتایج به این شکل است که این نظریه تعمیم‌پذیر به زنان و نتایج آن برای انحراف زنان نیز بسیار استوارتر از مردان است. هر بعد از این نظریه نیز در مطالعات متفاوت نتایج مختلفی را نشان داده است. برای مثال، برخی مطالعات همچون تحقیق کرونویچ و جوردانو (۱۹۸۷) و اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) دریافته‌اند که متغیر التزام تأثیر مشابه و یکسانی بر بزهکاری زنان و مردان دارد. در مقابل روزنباوم و لیزلی (۱۹۹۰) دریافته‌اند که متغیر پیوستگی^۱ رابطه قوی با بزهکاری مردان دارد. دیوکس و استین (۲۰۰۱) نیز به این نتیجه رسیدند که التزام رابطه قوی با بزهکاری زنان دارد. چندین پژوهش نیز نشان دادند که باور^۲ به هنجارها تأثیر یکسانی بر بزهکاری زنان و مردان دارد (اسمیت و پاترنوستر، ۱۹۸۷؛ هارتزن و کثینی، ۱۹۹۹). درحالی‌که مطالعه لین و کاپلان (۱۹۹۹) نشان داد که اعتقاد و باور تأثیر منفی و معناداری بر رفتارهای بزهکارانه دختران در مقایسه با مردان دارد.

در رابطه با متغیر مشغولیت یا درگیری^۳، برخی محققان همچون هارتجن و کثینی (۱۹۹۹)، کرونویچ و جوردانو (۱۹۸۷) و هیوبنر و بتس (۲۰۰۲) مشخص کردند که مشغولیت تأثیر یکسانی بر رفتارهای بزهکارانه زنان و مردان دارد، درحالی‌که روزنباوم و لیزلی (۱۹۹۰) دریافته‌اند که مشغولیت تأثیر بیشتری بر بزهکاری زنان در مقایسه با مردان دارد (اوزبای و اوزجان، ۲۰۰۷). اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) در پژوهش خود به این نتیجه رسیدند که پیوستگی، مخصوصاً پیوستگی به خانواده، تأثیر مشترکی بر بزهکاری زنان و مردان داشته است. دیگران همچون هیوبنر و بتس (۲۰۰۲) به این نتیجه رسیدند که اگرچه پیوستگی به والدین بر بزهکاری زنان تأثیر بسیار زیادی دارد؛ این متغیر تأثیر کمتری بر بزهکاری مردان داشته است. اگر انحراف زنان و مردان به طور یکسان از متغیرهای مستخرج از نظریه‌های جرم‌شناختی تأثیر بپذیرند، بنابراین به نظر می‌رسد توسعه نظریه‌های جنسیت‌محور انحراف امری بیهوده و غیرضروری بوده است (همان).

تحقیقات بسیار اندکی به موضوع تعمیم‌پذیری نظریه پیوند اجتماعی در رابطه با رفتارهای انحرافی زنان و مردان پرداخته‌اند (هارتجن و کثینی، ۱۹۹۹؛ هارتجن و پریادارسینی، ۲۰۰۳؛

شومیکر، ۱۹۹۴). همچنین، پیشینه موجود، چند محدودیت را شامل می‌شود. آزمون نظریه پیوند اجتماعی منحصراً بر جوامع غربی تمرکز کرده است. در نتیجه، تبیین‌ها محدود به این جوامع و مخصوصاً ایالات متحده‌اند. با این حال، برخی آزمون‌های تجربی درباره نظریه پیوند اجتماعی در خارج از ایالات متحده انجام گرفته است، برای مثال در فرانسه (هارتجن و پریادارسنی، ۲۰۰۳)، هلند (جانگر و مارشال، ۱۹۹۷)، هند (هارتجن و کتینی، ۱۹۹۹)، فیلیپین (شومیکر، ۱۹۹۴) و سوئد (تورتسون، ۱۹۹۰). این امر موجب محدودیت در تعمیم‌پذیری بین فرهنگی برای این چارچوب در جرم‌شناسی می‌شود. در این پژوهش سعی شده تا از طریق داده‌هایی که برای انجام این تحقیق گردآوری شده است، به مسئله تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه هیرشی در رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر و پسر دانشگاه مازندران پرداخته شود. مهم‌تر اینکه، مطالعات معدودی تمام متغیرهای نظریه پیوند اجتماعی را در بررسی تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه به کار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد که این مشکل عمده تحقیقات موجود است. همچنین، تحقیقات بسیار اندکی وجود دارند که بر رابطه بین متغیرهای پیوند اجتماعی و بزهکاری زنان و مردان در درون کشور ایران پرداخته باشند.

استدلال می‌شود که به رابطه بین جنسیت و رفتارهای انحرافی به اندازه کافی توجه نشده و این موضوع عموماً به موضوعی حاشیه‌ای در تاریخ جرم‌شناسی تبدیل شده است (چسنی‌لیند و شلدن، ۱۹۹۸). مطالعات گوناگونی در رابطه با پیوند اجتماعی، جنسیت و رفتار انحرافی انجام گرفته‌اند و نتایج متفاوتی را نیز ارائه داده‌اند. برخی مطالعات به تشابه رابطه رفتارهای انحرافی و پیوند اجتماعی در میان زنان و مردان و برخی دیگر به تفاوت رابطه رفتار انحرافی و پیوند اجتماعی در میان زنان و مردان اشاره کرده‌اند.

برخی پژوهش‌ها نیز چنین مطرح کرده‌اند که نظریه پیوند اجتماعی رفتارهای انحرافی زنان را همچون رفتارهای انحرافی مردان تبیین می‌کند. در رابطه با قدرت تبیین‌کنندگی پیوند اجتماعی به وسیله جنسیت، فریدمن و روزنباوم (۱۹۸۸) دریافتند که متغیرهای پیوند اجتماعی، رفتارهای انحرافی زنان را همچون رفتارهای انحرافی مردان تبیین می‌کنند. ایو (۱۹۷۶) نیز دریافت که متغیرهای پیوند اجتماعی که برای تبیین رفتارهای انحرافی زنان به کار گرفته شده بودند، نتایج مشابه رفتارهای انحرافی مردان داشته‌اند. برخی تحقیقات پیشین اشاره کرده‌اند که جنسیت روابط بین پیوند اجتماعی و رفتار انحرافی را تا حدی تعدیل کرده است. فریدمن و روزنباوم (۱۹۸۸) دریافتند که مقیاس‌های التزام، انجام مداوم و پیوسته وظایف و تکالیف، تأثیر

منفی بزرگ‌تری بر بزهکاری دختران در مقایسه با پسران داشته است؛ در عین حال دریافتند که هیچ تفاوت جنسیتی‌ای در مقیاس پیوستگی بین والدین و بزهکاری وجود نداشته است. ون ریزمن (۱۹۹۸) نیز دریافت که پسران تمایل دارند بازی‌هایی را انتخاب کنند که به آن‌ها اجازه می‌دهد که رقابت کنند و برتری یابند، درحالی‌که دختران تمایل دارند از بودن با هم لذت ببرند و همدیگر را کنار نزنند. این تفاوت‌ها در مقوله‌ای تحت عنوان «جامعه‌پذیری جنسیتی» شرح داده می‌شود؛ بدین معنا که دختران و پسران به ترتیب ابتدا در گفتگوی گزارشی (انتقال اطلاعات)، سپس در گفتگوی مناسباتی (مبادله احساسات جهت ثبات روابط) درگیر می‌شوند. در نتیجه، نتایج جامعه‌پذیری جنسیتی در پیوند با نظم متعارف، برای زنان در مقایسه با مردان محکم‌تر و مهم‌تر است. تأکید بر اهمیت روابط مداوم با دیگران در جامعه‌پذیری زنان، پیوستگی آنان به دیگران مهم را مستحکم‌تر و التزامشان را نیز برای هم‌نوایی بیشتر می‌کند؛ درگیری آن‌ها را در فعالیت‌های عرفی افزایش می‌دهد و این حس را در زنان تقویت می‌کند که قوانین اجتماعی، در رفتار فرد به صورت اخلاقی الزام‌آورند (بوث و همکاران، ۲۰۰۸).

تحقیقات دیگری، تأثیر متفاوت پیوند اجتماعی بر تخلفات زنان و مردان را نشان می‌دهند. برای مثال، چندین پژوهش که مقیاس‌های پیوند اجتماعی را در یک مدل با هم ترکیب کرده بودند دریافتند که این مقیاس‌ها بیشتر برای بزهکاری و رفتارهای انحرافی پسران مناسب‌ترند (کانتر، ۱۹۸۲؛ کرنویچ و جوردانو، ۱۹۸۷). در حالی‌که برخی دیگر از پژوهش‌ها دریافتند که الگوهای پیوند اجتماعی آنان، بزهکاری و رفتارهای انحرافی دختران و زنان را در مقایسه با مردان بهتر تبیین می‌کند (آلارید و دیگران، ۲۰۰۰؛ فریدمن و روزنباوم، ۱۹۸۸).

باید گفت که این نتایج متناقض در رابطه با تغییرناپذیری جنسیتی^۱ اثر پیوند اجتماعی بر رفتار انحرافی، به سرگشتگی در پاسخ به این امر منجر شده است که آیا وجود نظریه‌های جنس‌محور کنترل اجتماعی ضروری است؟ عده‌ای آن را به مشکلات سنجشی، عده‌ای به تفاوت‌های مقیاس جنسیتی و عده‌ای نیز آن را به تفاوت‌های ساختاری جنسیتی بین پیوند اجتماعی و رفتار انحرافی نسبت می‌دهند (کپل و دیگران، ۲۰۰۴: ۳۶۱). این نتایج متناقض احتمالاً از دو چیز نشأت می‌گیرد: عدم تعیین الگوی کنترل اجتماعی و تفاوت‌های جنسیتی در سنجه‌های پیوند اجتماعی. اگر تفاوت‌های جنسیتی در سنجه‌های پیوند اجتماعی وجود داشته

باشند اما مورد ملاحظه قرار نگیرند، خطای سنجها، رابطه بین پیوند اجتماعی و رفتار انحرافی را تقلیل می‌کند و پژوهشگر را به تبیین‌های نادرست سوق می‌دهد. برای از بین بردن این مشکلات نظری، یک پیشنهاد این است که از آنجا که زنان و مردان، پیوندها و کنترل‌های اجتماعی متفاوتی را تجربه می‌کنند، میزان مشارکت آنان در رفتارهای انحرافی نیز متفاوت است (کابویشی و فوکوشیما، ۲۰۱۲).

قسمت اعظم پیشینه تجربی مربوط به این پژوهش به فرایند جنسیتی مربوط به پیوند اجتماعی اشاره می‌کند که در آن زنان و مردان انواع و سطوح متفاوتی از پیوند اجتماعی را تجربه کرده‌اند. هدف این پژوهش این است که محدودیت‌های پژوهش‌های پیشین در زمینه جنسیت و پیوند اجتماعی را نشان می‌دهد و از طریق ارزیابی اثر مداخله‌ای جنسیت بر مؤلفه‌های پیوند اجتماعی و ارزیابی تغییرات جنسیتی در تأثیر ساختاری پیوند اجتماعی بر رفتار انحرافی، به توسعه نظریه‌های جنسیت‌محور پیوند اجتماعی کمک می‌کند. روی هم رفته، این پژوهش به طور ضمنی به این نکته اشاره می‌کند که تعاملات جنسیتی مهمی در سنج‌های پیوند اجتماعی و روابط ساختاری بین پیوند اجتماعی و رفتار انحرافی وجود دارد که باید ارزیابی شوند (اوزبای و اوزجان، ۲۰۰۷: ۱۳۸).

در مجموع، می‌توان گفت که تعداد مطالعات انجام شده در خارج از کشور در مورد تبیین جنسیتی رفتارهای انحرافی براساس نظریه هیرشی متعدد و متکثرند. نتایج این مطالعات نیز گوناگون بوده‌اند که به آن‌ها اشاره شد. چنانکه کمپف (۱۹۹۳) ذکر می‌کند، قسمتی از این نتایج متناقض به این دلیل است که سنج‌های پیوند اجتماعی آزمون‌شده در سراسر مطالعات قابل مقایسه نیستند و اغلب اوقات این مقیاس‌ها، شامل مجموعه کامل متغیرهای پیوند اجتماعی نمی‌شوند. تاکنون در داخل کشور مطالعه‌ای در زمینه آزمون تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه پیوند اجتماعی هیرشی به انجام نرسیده است. در اغلب تحقیقات، نظریه پیوند اجتماعی نظریه‌ای عام به کار گرفته شده است؛ بدین معنا که آن را می‌توان هم برای مردان و هم برای زنان به کار گرفت؛ درحالی‌که به تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه پرداخته نشده است. پژوهش حاضر در پی این است که با ملاحظه تحقیقات پیشین و سنج‌های آن‌ها از پیوند اجتماعی، رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر و پسر را بر اساس نظریه پیوند اجتماعی هیرشی با هم مقایسه کند. به این معنا که در این پژوهش نظریه پیوند اجتماعی هیرشی به کار گرفته شده است تا مشخص شود که

قدرت تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه در تبیین رفتارهای انحرافی دانشجویان دختر دانشگاه مازندران چقدر است؟

چارچوب نظری

پیشینه مربوط به رابطه بین جنس و رفتار انحرافی بر مفهوم «تعمیم‌پذیری» متمرکز شده است. این مفهوم به این موضوع اشاره دارد که آیا نظریه‌هایی که بر مردان تمرکز می‌کنند، تعمیم‌پذیر به رفتارهای انحرافی زنان نیز هستند (هیدنسون، ۱۹۹۴)؟ سه دسته اصلی از نظریه‌ها را در رابطه با این موضوع می‌توان از هم تفکیک کرد. مطابق نظریه‌های دسته اول، نظریه‌های سنتی رفتار انحرافی رفتارهای منحرفانه زنان را همچون رفتارهای منحرفانه مردان تبیین می‌کنند (اسمیت و پاترنوستر، ۱۹۸۷). بنابر نظریه‌های دسته دوم، مشابه دیگر علوم اجتماعی، جرم‌شناسی بر پایه تجارب یا معیارهای مردانه پایه‌گذاری شده است، ویژگی‌های مردانه را انعکاس می‌دهد و در تبیین رفتار انحرافی زنان مفید نیست (لینکتوت و لی‌بلانس، ۲۰۰۲). دسته سوم نظریه‌ها شامل تلاشی است برای ترکیب دو دسته نخست، به طوری که این دسته از نظریه‌ها، اشتراک‌ها و تفاوت‌های هر دو نظریه در علل رفتار منحرفانه زنان و مردان را تصدیق می‌کند (استفنز میر و آلن، ۱۹۹۶). برای مثال، استفنز میر و آلن (۱۹۹۶) ادعا کردند که هر چند نظریه‌های معروف رفتار انحرافی شکاف جنسیتی را تبیین می‌کنند، این نظریه‌ها چند محدودیت دارند: اول اینکه، در رابطه با رفتارهای منحرفانه معدودی آزمون شده‌اند. دوم اینکه، تمرکز اصلی بیشتر بر رفتارهای منحرفانه مردان بوده است. سوم اینکه، رفتارهای منحرفانه زنان با رفتارهای منحرفانه مردان از نظر تجربه (تجارب گذشته به عنوان قربانی) و زمینه متمایز است (لینکتوت و لی‌بلانس، ۲۰۰۲). نظریه پیوند اجتماعی، از زیرمجموعه‌های نظریه کنترل است که در علوم اجتماعی، بسیار مورد آزمون تجربی قرار گرفته است. این نظریه را تراویس هیرشی مطرح کرد. به عقیده هیرشی، بزهکاری و رفتار انحرافی مسئله‌ای اجتماعی است و باید به همان گونه که در اجتماع رخ می‌دهد بررسی شود؛ یعنی در عرصه خانواده، محله، مدرسه، همسالان و سایر نهادها یا مؤسسات اجتماعی که نوجوانان به نوعی در آنها عضویت دارند (علی‌وردی‌نیا و همکاران، الف ۱۳۸۷: ۱۰۴). هیرشی برخلاف نظریه پردازان کنترل اجتماعی، این تفکر را مردود می‌داند که وجود هر انگیزه‌ای برای ارتکاب رفتار انحرافی ضروری است. او فرد را دارای منافع شخصی و لذا آماده برای عمل به شکلی که بیشترین میزان سود را عاید سازد می‌نگرد. جامعه مانند نوعی

مانع در مورد آن رفتار عمل می‌کند و اگر این موانع سست شوند، رفتار خودمنفعتی ظاهر می‌شود (ویلیامز و مک‌شین، ۱۳۸۸: ۲۰۸). از آنجا که از دیدگاه وی، رفتار بزهکارانه نتیجه پیوند اجتماعی ضعیف یا گسسته است، اگر پیوند فرد با اجتماع ضعیف باشد، فرد به خواسته‌های دیگران حساسیت کمتر و به تخطی از هنجارهای مشترک اجتماعی نیز توجه کمتری دارد. بنابراین، اعتقادات فرد درباره اجتماع از میزان اهمیت دادن او به ارزش‌های اجتماعی مشخص می‌شود. بدین‌سان، اگر فرد اعتقاد راسخ به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی داشته باشد، احتمال کمتری وجود دارد که از هنجارهای اجتماعی تخطی کند. نظریه پیوند اجتماعی هیرشی از چهار عنصر ترکیب شده است: پیوستگی به دیگران مهم، التزام به انواع سنتی کنش، درگیری (مشغولیت) در فعالیت‌های عرفی و باور به ارزش‌های اخلاقی جامعه.

به‌طور کلی هیرشی، استدلال می‌کند که اگر پیوند جوانان به والدین، همالان و معلمان خود مستحکم باشد، به انواع معمولی کنش ملتزم باشد، در فعالیت‌های عرفی درگیر و مشغول و به اعتبار ارزش‌های اخلاقی معتقد باشد، احتمال ارتکاب رفتار بزهکارانه کاهش می‌یابد. به عبارت دیگر، انتظار می‌رود که مؤلفه‌های پیوند اجتماعی با بزهکاری رابطه معکوس و معنادار داشته باشد (میلر و شِرک و تیوکباری، ۲۰۱۱: ۱۶۹). وی ادعا می‌کند که التزام، مشغولیت، پیوستگی و باور به صورت مثبت با هم در ارتباط‌اند و به لحاظ نظری هیچ کدام از این مؤلفه‌ها مهم‌تر از دیگری نیست (شومیکر، ۲۰۱۰: ۲۲۰).

نظریه پیوند اجتماعی، جنسیت و رفتار انحرافی

در خلال چند دهه اخیر، تلاش‌های بسیاری با نتایج متفاوت، به آزمون این نکته پرداخته‌اند که نظریه پیوند اجتماعی که از دل تحقیقات انجام گرفته روی نمونه‌های مرد بیرون آمد (اسپت، آیا قابلیت تحلیل و تبیین رفتارهای انحرافی زنان را دارد (کابویاشی و فوکوشیما، ۲۰۱۲: ۲۸۷). به هر حال، موضوع تعمیم‌پذیری جنسیتی نظریه پیوند اجتماعی، هنوز به طور کامل آزمون تجربی نشده است.

اگرچه نظریه‌های جنسیت‌محور مسلط‌اند، بسیاری از اندیشمندان در دهه اخیر به نیاز به تدوین نظریه‌های تعمیم‌پذیر به جنس مؤنث بیش از پیش توجه داشته‌اند. علاوه بر این، مطالعات اندکی وجود داشتند که قابلیت قیاس گزاره‌های نظری (همچون پیوند اجتماعی) برای سوژه‌های زنان و مردان را آزمون کرده باشند. با وجود برخی استثناها، نظریه‌های رفتار انحرافی و

بزهکارانه موازی و در امتداد خطوط جنسیت‌محور تکامل یافته‌اند. مسیر اصلی اغلب نظریه‌ها در تبیین رفتارهای انحرافی مردان طراحی شده‌اند. در مقابل، نظریه‌هایی که در پی تبیین رفتارهای انحرافی و بزهکارانه زنان بوده‌اند، غالباً در حاشیه توجه قرار داشته‌اند. ریشه‌های جنسیت‌محور بودن بسیاری از نظریه‌های رفتار انحرافی، برخی را به سوی این استدلال سوق داده است که نظریه‌های عمومی رفتار انحرافی بیش از نظریه‌های خاص رفتار انحرافی مردانه‌اند.

نظریه‌های انحرافات در دو مسیر مجزا اما نابرابر رشد کردند. به غیر از چند استثنا، اکثر تحقیقات نظری بر رفتارهای انحرافی مردان متمرکز بوده‌اند. برای مثال، نظریه فشار (کلوارد و اوهلین، ۱۹۶۰)، نظریه ساختاری (کوهن، ۱۹۹۵؛ میلر، ۱۹۵۸)، نظریه پیوند افتراقی (ساترلند و کرسی، ۱۹۸۷) و نظریه کنترل (هیرشی، ۱۹۶۹) همه در ارجاع مستقیم و منحصر به مردان توسعه یافتند (اسمیت و پاترنوستر، ۱۹۸۷: ۱۴۰). بنابراین، چندان جای تعجب نیست که پس از آن، بیشتر پژوهش‌های تجربی با این چارچوب‌های نظری، با نمونه‌های مردانه انجام گرفته‌اند.

نباید گفت که نظریه‌پردازی درباره مشارکت زنان در رفتارهای انحرافی به طور کامل با غفلت همراه بوده است، اما این موضوع هیچ‌گاه موقعیت مرکزی و اساسی نداشته است. به‌علاوه، نظریه‌هایی که رفتارهای انحرافی زنان را تبیین می‌کنند، از نظر کیفیت نیز با نظریه‌های در پی تبیین رفتارهای انحرافی مردان متفاوت‌اند. برای مثال، تبیین رفتارهای انحرافی مردان، عموماً مربوط به فرایند ساختاری یا فرایندهای یادگیری است. در مقابل، رفتار انحرافی زنان، عموماً با مجموعه متفاوت و قابل ملاحظه‌ای از عوامل تبیینی محاسبه می‌شود. مردان عموماً برای موفقیت پولی، پایگاه و پذیرش همالان، در رفتار منحرفانه درگیر می‌شوند. در مقابل، زنان اغلب به مثابه قربانی ناسازگاری‌های شخصیتی، در رفتار انحرافی مشارکت می‌کنند. در عوض، انحراف زنان، به صورت مکرر بحرانی بیولوژیکی یا روانی در درون شخصیت زنان نشان داده می‌شود. حتی زمانی که سازه‌های جامعه‌شناختی برای تبیین رفتار انحرافی زنان استفاده می‌شود، اغلب به عوامل خانوادگی محدود می‌شود (اوزبای و اوزجان، ۲۰۰۷).

اندیشمندانی که استدلال کرده‌اند نظریه‌های سنتی رفتار انحرافی صرفاً برای فهم رفتار انحرافی مردان مناسب‌اند، بر تقویت این دوگانگی مبتنی بر جنسیت در نظریه‌های انحراف اثر گذاشته‌اند. باید گفت برخی معتقدند که نظریه‌هایی مثل نظریه فشار، نظریه خرده‌فرهنگی و نظریه پیوند اجتماعی کاربرد محدودی در درک انحراف زنان دارند. بعضی منتقدان ادعا می‌کنند

که در جرم‌شناسی به نظریه‌های مجزایی برای تبیین رفتارهای انحرافی زنان و مردان احتیاج است. لئونارد (۱۹۸۲) با تأکید این موقعیت را چنین شرح می‌دهد: «جرم‌شناسی نظری، به وسیلهٔ مردان و در مورد مردان بنیان گذاشته شده است و به سادگی می‌توان گفت که در آن زمان هیچ وظیفه‌ای برای خود در زمینهٔ تحلیل الگوهای جرایم زنان قائل نبوده است. بنابراین، برخی چیزهای کاملاً متفاوت در تبیین جرایم و رفتارهای انحرافی زنان مورد نیاز است... تئوری‌های موجود بارها و بارها با واقعیت‌های زنان متناقض بوده‌اند، که تبیین‌های خاص از الگوهای جرم زنان احتمالاً باید بر یک تئوری همه‌شمول پیش بیفتد» (لئونارد، ۱۹۸۲: ۱۱۴).

توان نظری هر بینشی نظری، به قدرت آن نظریه در کسب جایگاه نظریهٔ عمومی انحراف وابسته است (آلرید، بارتون و کالون، ۲۰۰۰: ۱۷۲). نظریه‌های سستی به دلیل ناتوانی در تبیین جرم و انحراف زنان و در نظر گرفتن عوامل وابسته به جنسیت (همچون روابط قدرت پدرسالارانه)، که درگیری گروه‌های جنسی در جرم و انحراف را متفاوت می‌کند، با انتقاد همراه بوده‌اند (مسرشمیت، ۱۹۹۳). بنابراین، استدلال شده است که دانشمندان باید نظریه‌ای متفاوت و مجزا برای انحراف و جرم زنان طراحی کنند (نافین و گیل، ۱۹۸۹).

جنسیت یکی از مهم‌ترین عوامل همبسته با بزهکاری شناخته شده است. این نکته به شکل بسیار گسترده‌ای به اثبات رسیده است که مردان بیش از زنان بزهکارند (رویتر، گیلر و هاگل، ۱۹۹۸). با توجه به اینکه الگوهای مصرف مواد و رفتارهای ضداجتماعی در بین جنس‌ها متفاوت است، فهم و تبیین این تفاوت در نظریه‌های جرم‌شناسی اهمیت دارد (لین و کاپلان، ۱۹۹۹). در نظریهٔ پیوند اجتماعی هیرشی، اگرچه موقعیت زنان به طور مستقل بررسی نشده است، ولی مفهوم همنوایی با هنجارهای اجتماعی را هیرشی به طور متفاوتی نسبت به زنان و مردان به کار برده است. به اعتقاد هیرشی، وقتی مردان به هنجارهای اجتماعی همنوایی نشان می‌دهند، این امر جنبه‌ای مثبت در زندگی تلقی می‌شود که از ارتکاب جرم و بزهکاری جلوگیری می‌کند، ولی همنوایی زنان، امری عادی و نشأت گرفته از نقش و ماهیت زنانگی آنان تعریف می‌شود، زیرا جامعه از آنان بیش از مردان انتظار همنوایی با هنجارهای اجتماعی دارد (علیوردی و همکاران، الف ۱۳۸۷). تحقیقات معدودی که تا به امروز در زمینهٔ پیوند اجتماعی و جنسیت صورت گرفته‌اند، نشان می‌دهند که سازوکارهای پیوند اجتماعی ممکن نیست برای زنان و مردان جوانان به صورت یکسان تجربه شود. این تحقیقات که با نمونه‌های متشکل از زنان و مردان انجام گرفته‌اند، به این نکته اشاره می‌کنند که طبقه‌بندی جنسیتی و قدرت

پدرسالارانه در درون خانواده و اجتماع سازوکارهای جنسیت‌محور و پاسخ جنسیت‌محور به کنترل اجتماعی را پرورش می‌دهد (بوث و وارانو، ۲۰۰۸). دیدگاه‌های سنتی جرم‌شناسانه تخلف در بین هر دو جنس را توضیح می‌دهند. اما این بدین معنا نیست که نظریه‌های جنسیت‌محور^۱ درک ما را نه تنها از جرم زنان بلکه از جرم مردان بهبود نمی‌بخشند. هاگان (۱۹۸۹) و مسرشمیت (۱۹۹۳) معتقدند که نظریه‌های جنسیت‌محور درک پژوهشگران و جرم‌شناسان را به تخلف‌ها و انحراف‌ها افزایش می‌دهند (نوواک و کراوفورد، ۲۰۱۰: ۹۱۵).

نظریه‌ها

پیوستگی همچنان‌که رفتارهای انحرافی مردان را تبیین می‌کند، توانایی تبیین رفتارهای انحرافی زنان را نیز دارد. لذا، هرچه پیوستگی زنان به دیگران مهم، محکم‌تر و استوارتر شود، میزان رفتارهای انحرافی آنان نیز کاهش می‌یابد. به نظر می‌رسد مؤلفه التزام رفتارهای انحرافی زنان را همچون رفتارهای انحرافی مردان تبیین می‌کند. لذا، هرچه التزام زنان به جامعه بیشتر باشد، رفتارهای انحرافی آنان نیز کاهش می‌یابد.

مشغولیت به امور عرفی و روزمره رفتارهای انحرافی زنان را همچون انحراف مردان تبیین می‌کند. لذا، هرچه مشغولیت زنان به امور عرفی و روزمره بیشتر باشد، از میزان رفتارهای انحرافی آنان کاسته می‌شود.

به نظر می‌رسد مؤلفه باور به یک میزان بر رفتارهای انحرافی زنان و مردان اثر می‌گذارد. لذا، هرچه زنان نسبت به قواعد اخلاقی و قانونی جامعه باور استوارتری داشته باشند، میزان رفتارهای انحرافی آنان نیز کاهش خواهد یافت.

روش‌شناسی

در این تحقیق، از روش پیمایش و از طرح مقطعی استفاده شده است. واحد تحلیل در این پژوهش، فرد (دانشجو) و سطح تحلیل خرد است. جمعیت تحقیق حاضر، شامل تمامی دانشجویان دانشگاه مازندران و ۹۹۴۰ نفر بود که ۴۱۰ نفر به عنوان نمونه، به شیوه نمونه‌گیری تصادفی طبقه‌ای متناسب، مطالعه شدند. ابزار گردآوری داده‌ها در این تحقیق، پرسشنامه است که

برای حصول اطمینان از اعتبار آن از روش اعتبار محتوایی^۱ و اعتبار سازه^۲ نظری استفاده شده است. در اعتبار سازه نظری، مفهوم و مقیاس یا سازه تحقیق باید با روابط مدنظر در نظریه‌ها یا تحقیقات قبلی هماهنگ باشد. در این تحقیق، بر اساس آزمون مقایسه میانگین دو گروه دانشجویان دختر و پسر، مشاهده شده است که میزان رفتارهای انحرافی مشاهده شده (در سطح معناداری ۰/۰۰۰) در میان پسران بیش از دختران بوده است، که این یافته با نتایج تحقیقات متعدد پیشین خارجی (اسونسون، ۲۰۰۳؛ مقدم، ۱۹۹۸؛ دینو، ۱۹۹۰؛ بنت، ۲۰۰۵) و داخلی (علیوردی‌نیا و صالح‌نژاد، ۱۳۹۰؛ سراج‌زاده و فیضی ۱۳۸۶؛ طارمیان و همکاران، ۱۳۸۶) مطابقت دارد. در نتیجه، مقیاس متغیر وابسته (رفتارهای انحرافی) از اعتبار سازه نظری برخوردار است. برای سنجش پایایی تحقیق از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شده است و ضریب آلفای کرونباخ برای پیوستگی ۰/۸۳، التزام ۰/۸۶، مشغولیت ۰/۶۴، باور ۰/۷۶ و رفتار انحرافی ۰/۸۵ است. به منظور تجزیه و تحلیل اطلاعات گردآوری شده، از نرم‌افزار SPSS و آماره‌های توصیفی و استنباطی استفاده شده است. در تجزیه و تحلیل داده‌ها نیز آماره‌های استنباطی (ضریب همبستگی، تحلیل واریانس، آزمون T و رگرسیون چندگانه) استفاده شد.

تصریح مفاهیم و سنجش متغیرها

رفتارهای انحرافی. به منظور سنجش عملی متغیر رفتارهای انحرافی، شش بعد «تقلب»، «سرقت»، «ناهنجاری ارتباطی»، «مصرف مواد و الکل»، «درگیری و دعوا» و «تخریب‌گری» در نظر گرفته شده و مجموعاً از شانزده گویه (شش گویه برای بعد تقلب، چهار گویه برای بعد سرقت، دو گویه برای ناهنجاری ارتباطی، سه گویه برای سنجش مصرف مواد و مشروبات الکلی، یک گویه برای سنجش دعوا و درگیری و یک گویه برای سنجش تخریب‌گری) استفاده شده است (جدول ۱).

پیوند اجتماعی. متغیر پیوند اجتماعی بر میزان ارتباط فرد با دیگران دلالت دارد که از چهار بعد پیوستگی، التزام، مشغولیت و باور تشکیل شده است.

الف) پیوستگی. در این تحقیق پیوستگی به سه بعد تقسیم شده است: پیوستگی خانوادگی، پیوستگی تحصیلی و پیوستگی مذهبی. به‌طور کلی، برای سنجش بعد پیوستگی، ۲۱ گویه

طراحی شده است: هفت گویه برای پیوستگی خانوادگی، هفت گویه برای پیوستگی تحصیلی و هفت گویه نیز برای پیوستگی مذهبی. فرایند شاخص‌سازی بر مبنای پژوهش‌های تجربی پیشین (اوزبای و اوزجان، ۲۰۰۷؛ علیوردی‌نیا، ۱۳۸۹ و جنینز، ۱۹۹۷) صورت گرفته است.

ب) التزام. در این پژوهش، التزام به دو بعد تقسیم شده است: التزام تحصیلی و التزام مذهبی. به‌طور کلی، برای سنجش بعد التزام در مجموع چهارده گویه استفاده شده است. برای مثال، «ادامه تحصیل تا مراتب عالی برایم اهمیت دارد.» برای سنجش التزام تحصیلی و گویه «شرکت در مراسم مذهبی برایم بسیار اهمیت دارد.» برای سنجش التزام مذهبی استفاده شد. سنجه‌های متغیر بر مبنای تحقیقات پیشین است (جنینز، ۱۹۹۷؛ فورد، ۲۰۰۸).

ج) مشغولیت. در این پژوهش، برای سنجش بعد مشغولیت، شش گویه استفاده شد. برای مثال، از گویه‌های «میزان فعالیت در گروه‌های ورزشی» و «میزان فعالیت در گروه‌های هنری دانشگاه» استفاده شده است.

د) باور. در این تحقیق برای سنجش بعد باور از یازده گویه بهره گرفته شده است. فرایند شاخص‌سازی بر مبنای پژوهش‌های تجربی پیشین (علیوردی‌نیا و پرایدمور، ۲۰۰۷) صورت گرفته است.

جدول ۱. توزیع درصدی گویه‌های رفتار انحرافی دانشجویان بر حسب جنسیت

رفتار انحرافی	پسر					دختر						
	هرگز	به ندرت	گاهی	زیاد	بسیار زیاد	جمع	هرگز	به ندرت	گاهی	زیاد	بسیار زیاد	جمع
تقلب												
نگاه به برگه دیگری	۲۱/۹	۲۱/۲	۲۶	۱۱/۶	۱۹/۲	۱۰۰	۲۲/۷	۲۵/۸	۳۴/۱	۶/۱	۱۱/۴	۱۰۰
بردن جواب و موبایل برای تقلب در امتحان	۴۳/۸	۱۵/۸	۱۹/۲	۱۰/۳	۱۱	۱۰۰	۵۰/۴	۲۱/۲	۱۵/۹	۴/۹	۷/۶	۱۰۰
عوض کردن برگه امتحانی	۵۴/۸	۱۳	۱۵/۱	۴/۸	۱۲/۳	۱۰۰	۷۴/۲	۱۲/۹	۷/۶	۱/۹	۳/۴	۱۰۰
رفرنس ندادن از منابع استفاده شده در تحقیق	۲۷/۴	۳۰/۱	۲۶	۱۰/۳	۶/۲	۱۰۰	۲۴/۶	۳۲/۹	۲۹/۲	۸/۳	۵/۳	۱۰۰
گزارش نادرست از تحقیقات علمی خود	۳۷/۹	۲۸/۸	۲۴/۷	۳/۴	۸/۲	۱۰۰	۴۳/۶	۳۲/۶	۱۷/۸	۴/۵	۱/۵	۱۰۰
سرقت												
برداشتن جنس از مغازه بدون خرید	۸۴/۲	۶/۲	۴/۸	۱/۴	۳/۴	۱۰۰	۹۳/۲	۴/۵	۱/۹	۰	۰/۴	۱۰۰
برداشتن بی‌اجازه وسیله دوستان	۶۳/۷	۲۲/۶	۸/۹	۲/۷	۲/۱	۱۰۰	۸۶	۸	۴/۹	۰/۸	۰/۴	۱۰۰
استفاده از خدمات (مثل تاکسی یا اینترنت) بدون پرداخت پول	۶۷/۷	۱۴/۴	۴/۱	۲/۱	۲/۷	۱۰۰	۹۲/۸	۵/۳	۱/۹	۰	۰	۱۰۰
برداشتن بدون اجازه پول از خانه	۷۳/۳	۱۵/۱	۸/۲	۱/۴	۲/۱	۱۰۰	۸۱/۸	۱۱	۴/۵	۱/۵	۱/۱	۱۰۰
ناهنجاری ارتباطی												
داشتن دوست از جنس مخالف	۵۰/۷	۱۹/۲	۱۵/۸	۴/۸	۹/۶	۱۰۰	۶۶/۳	۱۴	۱۳/۳	۳/۴	۳	۱۰۰
شرکت در پارتنی مختلط	۶۷/۱	۱۵/۱	۸/۲	۴/۸	۴/۸	۱۰۰	۴۸/۱	۵/۷	۵/۷	۲/۳	۲/۳	۱۰۰
مصرف مواد و الکل												
مصرف سیگار و قلیان	۵۴/۱	۱۹/۲	۱۰/۳	۶/۲	۱۰/۳	۱۰۰	۷۵	۱۲/۵	۶/۴	۳/۴	۲/۷	۱۰۰
مصرف مشروبات	۷۴/۷	۸/۲	۷/۵	۲/۷	۶/۸	۱۰۰	۹۱/۷	۴/۵	۲/۷	۰/۸	۰/۴	۱۰۰
مصرف مواد مخدر	۸۹/۷	۴/۱	۲/۷	۰/۷	۲/۷	۱۰۰	۹۷/۷	۰/۸	۱/۱	۰/۴	۰	۱۰۰
دعوا و درگیری												
درگیری فیزیکی در یک سال گذشته	۳۰/۱	۳۶/۳	۲۱/۲	۶/۲	۶/۲	۱۰۰	۶۹/۷	۱۸/۹	۶/۱	۳	۲/۳	۱۰۰
تخریب‌گری												
تخریب وسایل دیگران یا دانشگاه	۶۶/۴	۱۸/۵	۱۱	۰/۷	۳/۴	۱۰۰	۸۱/۴	۱۳/۶	۳/۴	۰/۸	۰/۸	۱۰۰

یافته‌های توصیفی

نتایج جدول ۱ نشان می‌دهد که در گویه‌های بعد تقلب پسران نسبت به دختران نمره بالاتری دارند. برای مثال، در گویه «عوض کردن برگه امتحانی در جلسه امتحان»، ۱۷/۱ درصد از پسران در حد زیاد و بسیار زیاد قرار داشتند، این در حالی است که تنها ۹/۵ درصد از دختران در حد زیاد و بسیار زیاد در جلسه امتحان برگه عوض کرده‌اند. در گویه‌های بعد دزدی، دختران در مقایسه با پسران نمره کمتری کسب کردند. برای نمونه ۹۲/۸ درصد از دختران هرگز بدون پرداخت هزینه از خدمات استفاده نمی‌کنند، ولی این میزان در پسران ۶۷/۷ درصد است. در گویه‌های ناهنجاری ارتباطی، دختران نمره نسبتاً بیشتری نسبت به پسران کسب کرده‌اند، به طوری که مثلاً در گویه «داشتن دوست از جنس مخالف بدون اطلاع خانواده»، ۱۶/۷ درصد از دختران و حدود ۱۴/۱ درصد از پسران در حد زیاد و بسیار بودند. در گویه‌های بعد مصرف مواد غیرقانونی، نمره دختران کمتر از پسران است، به طوری که ۷۵، ۹۱/۷ و ۹۷/۷ درصد از دختران و ۵۴/۱، ۴۷/۴ و ۸۹/۷ درصد از پسران به ترتیب اصلاً سیگار و قلیان، مشروبات الکلی و مواد مخدر مصرف نکرده‌اند. در گویه ابعاد درگیری فیزیکی و تخریبگری هم نمره پسران بیشتر از دختران است، به طوری که ۱۲/۴ درصد از پسران در یک سال گذشته در حد زیاد و بسیار زیاد درگیری فیزیکی داشتند، ولی این میزان در دختران ۵/۳ بود. همچنین، ۸۱/۴ درصد از دختران هرگز به وسایل دوستان و دانشگاه آسیب نرساندند، این در حالی است که این میزان برای پسران حدود ۶۶/۴ است.

رگرسیون چندگانه در تبیین رفتارهای انحرافی براساس متغیرهای پیوند اجتماعی

جدول ۲. مدل رگرسیون چندگانه رفتارهای انحرافی کل نمونه براساس متغیرهای پیوند اجتماعی

متغیرها	ضریب تأثیر غیر استاندارد B	ضریب تأثیر استاندارد Beta	T	سطح معناداری	همبستگی صفر همبستگی Zero-Order	همبستگی تک‌کمی Partial	ضریب تحمل Tolerance	تورم واریانس VIF
باور	-۰/۶۲۳	-۰/۴۴۸	-۱۰/۰۳۶	۰/۰۰۰	-۰/۵۰۵	-۰/۴۳۶	۰/۷۸۳	۱/۱۳۳
التزام	-۰/۱۹۷	-۰/۱۶۹	-۳/۰۱۵	۰/۰۰۳	-۰/۳۲۳	-۰/۱۴۸	۰/۵۵۹	۱/۷۸۹
مشغولیت	-۰/۱۴۰	-۰/۰۴۴	-۱/۰۳۲	۰/۳۰۳	-۰/۰۶۹	-۰/۰۵۱	۰/۹۷۹	۱/۰۲۱
پیوستگی	-۰/۰۱۱	-۰/۰۱۲	-۰/۲۱۴	۰/۸۳۱	-۰/۲۶۲	-۰/۰۱۱	۰/۵۶۹	۱/۷۵۹
ضریب همبستگی چندگانه (R):	۰/۵۳۶			ضریب تعیین (R ^۲):	۰/۲۸۷			
				ضریب تعیین تعدیل شده: ۰/۲۸		F:	سطح معناداری: ۰/۰۰۰	
						۴۰/۷۸۲		

جدول ۲ نتایج تحلیل رگرسیون چندگانه را به روش جبری در تبیین رفتارهای انحرافی کل نمونه بر اساس متغیرهای نظری پیوند اجتماعی هیرشی نشان می‌دهد. همبستگی چندگانه (R) ۰/۲۸ محاسبه شده است. بدین معنا که متغیرهای چهارگانه پیوند اجتماعی به طور هم‌زمان ۲۸ درصد از تغییرات متغیر وابسته یعنی رفتارهای انحرافی را تبیین می‌کنند. از این متغیرها، دو متغیر پیوستگی و مشغولیت با متغیر وابسته رابطه معناداری نشان نداده‌اند. در حالی که دو متغیر التزام و باور با رفتار انحرافی رابطه معنادار دارند. ضریب تأثیر استاندارد گویای این است که از بین این متغیرها باور (Beta = -۰/۴۴۸) قوی‌ترین پیش‌بینی‌کننده و سپس التزام (Beta = -۰/۱۶۹) مؤثرترین متغیرها محسوب می‌شوند.

جدول ۳. مدل رگرسیون چندگانه در تبیین ابعاد رفتار انحرافی بر اساس متغیرهای پیوند اجتماعی به تفکیک جنسیت

		ابعاد متغیر وابسته				متغیر
		پسران				
تخریب‌گری	درگیری و دعوا	مصرف مواد و الکلی	ناهنجاری ارتباطی	سرقت	تقلب	
-۰/۵۰**	-۰/۳۵**	-۰/۳۸**	-۰/۲۷**	-۰/۴۷**	-۰/۴۶**	باور
-۰/۲۷**	-۰/۰۹	-۰/۳۲**	-۰/۲۷**	-۰/۱۴	-۰/۲۵**	التزام
-۰/۳۲**	-۰/۱۳	-۰/۲۸**	-۰/۱۸*	-۰/۲۲۴**	-۰/۲۳**	پیوستگی
-۰/۰۶	-۰/۰۳	۰/۰۶	-۰/۰۶	-۰/۰۱	-۰/۱۷*	مشغولیت
		دختران				
-۰/۱۸**	-۰/۲۰**	-۰/۱۸**	-۰/۲۶**	-۰/۲۰**	-۰/۳۸**	باور
-۰/۱۵*	-۰/۲۶**	-۰/۲۰**	-۰/۲۹**	-۰/۲۰**	-۰/۳۰**	التزام
-۰/۱۳*	-۰/۱۰	-۰/۱۱	-۰/۱۳*	-۰/۰۷	-۰/۲۰**	پیوستگی
-۰/۱۰	-۰/۰۸	-۰/۰۵	-۰/۱۰	-۰/۰۶	-۰/۲۱**	مشغولیت
		P<۰/۰۵*		P<۰/۰۱*		

مقایسه ابعاد رفتار انحرافی نشان می‌دهد که تقلب هم در کل نمونه، هم در نمونه پسران و هم در نمونه دختران، با تمامی ابعاد پیوند اجتماعی ارتباط معنادار داشته است. به‌طور کلی، میانگین تقلب پسران بیشتر از دختران است و این یافته با یافته‌های اکوبایاشی و فوکوشیما (۲۰۱۲) همسوست. تقلب هم در میان دختران و هم در میان پسران، بیشترین تأثیر را از باور،

سپس از التزام گرفته است و تأثیر باور بر تقلب بر پسران، بیشتر از دختران و تأثیر التزام بر تقلب، در میان دختران، بیشتر از پسران است که این یافته نیز با یافته‌های اکوبایاشی و فوکوشیما (۲۰۱۲) کاملاً همسوست. سرقت در کل نمونه آماری با تمامی ابعاد پیوند اجتماعی به غیر از مشغولیت ارتباط معنادار دارد. التزام پسران و درگیری آنان در امور روزمره، ارتباط معناداری با سرقت نداشت. این متغیر در میان پسران تنها با پیوستگی و باور ارتباط معنادار دارد. در میان دختران نیز تنها باور با سرقت ارتباط معنادار داشته است. ناهنجاری ارتباطی هم در کل نمونه، هم در میان نمونه مردانه و هم در میان نمونه زنانه با تمامی ابعاد پیوند اجتماعی به غیر از مشغولیت دارای اثر معنادار بوده است. متغیرهای پیوند اجتماعی تا حد بسیار زیادی ناهنجاری ارتباطی زنان و مردان را شبیه هم تبیین کرده است. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که در میان متغیرهای پیوند اجتماعی، التزام و باور بیشترین تأثیر را بر ناهنجاری ارتباطی هم زنان و هم مردان داشته است. مصرف مواد و مشروبات الکلی، به میزان زیادی تحت تأثیر باور به هنجارهاست. البته، التزام و پیوستگی نیز به نوبه خود بر مصرف مواد و مشروبات الکلی اثر گذاشته‌اند و جالب اینکه درگیری دانشجویان در فعالیت‌های عرفی همچون درگیری‌شان در فعالیت‌های علمی، مذهبی، سیاسی و ورزشی نتوانسته است بر مصرف مواد و الکل اثر معناداری بگذارد. التزام، باور و پیوستگی تأثیر چشمگیری بر مصرف مواد و الکل مردان گذاشته است. اما متغیرهای پیوند اجتماعی تأثیر چندانی بر مصرف مواد و الکل زنان نداشته و برخلاف انتظار، پیوستگی زنان، هیچ اثر معناداری بر مصرف مواد و الکل نداشته است. این یافته، با یافته‌های اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) در زمینه مصرف ماری‌جوانا در دختران هم‌جهت است. میزان درگیری و دعوا در کل جامعه آماری، در حد بسیار پایینی قرار دارد که البته متغیرهای پیوند اجتماعی کمتر توانسته‌اند این رفتار انحرافی را تبیین کنند و تنها متغیر باور توانسته است تأثیر بارزی بر آن داشته باشد و سایر ابعاد پیوند اجتماعی اثرشان معنادار نیست. متغیرهای مستقل پژوهش در حد قابل قبولی توانسته‌اند بعد تخریبگری را تبیین کنند. البته، متغیرهای پیوند اجتماعی، تخریبگری مردان بسیار بهتر از زنان تبیین کرده‌اند.

بحث و نتیجه‌گیری

از جمله انتقادهای اساسی که به نظریه‌های کلاسیک رفتار انحرافی وارد می‌شود، این است که این نظریه‌ها جنسیت‌محوردند و تنها می‌توانند رفتارهای انحرافی و بزهکارانه جنس مذکر را تبیین

کنند. استدلال آن‌ها نیز این است که این نظریه‌ها در ابتدا در رابطه با رفتارهای انحرافی مردان بنیان نهاده شده‌اند و در ادامه نیز آزمون‌هایی که از این نظریه‌ها به عمل آمده است، با نمونه‌های آماری مردانه سروکار داشته‌اند. یک نظریه عام، باید قابلیت تبیین انحرافات هم زنان و هم مردان را داشته باشد، در غیر این صورت این نظریه نظریه‌ای جنسیت‌محور است. نظریه پیوند اجتماعی از جمله مهم‌ترین نظریه‌های کلان انحرافات است که در تبیین رفتارهای انحرافی بسیار به کار گرفته می‌شود. این نظریه نیز از این انتقاد مستثنی نبوده است و از آنجا که هیرشی این نظریه را از دل بررسی‌های خود در دبیرستانی پسرانه بیرون کشیده است و پس از وی نیز آزمون‌های این نظریه شامل نمونه‌های مردانه بوده است، این تصور ایجاد می‌شود که این نظریه، نظریه‌ای مردانه است و قابلیت تبیین رفتارهای انحرافی زنان را ندارد. بنابراین، پژوهش حاضر در صدد برآمد تا به مشکل تعمیم‌پذیری جنسیتی این نظریه پاسخ دهد و جوابی برای این سؤال بیابد که آیا نظریه پیوند اجتماعی رفتارهای انحرافی زنان را آنچنان تبیین می‌کند که رفتارهای انحرافی مردان را تبیین می‌کند. این تحقیق، چهار فرضیه را آزمون می‌کند که نتایج آن به قرار زیر است.

فرضیه اول پژوهش، به اثر معکوس پیوستگی بر رفتار انحرافی دختران اشاره دارد که این فرضیه تأیید نشد. بدین معنا که پیوستگی بر رفتارهای انحرافی دختران مؤثر نبوده است. این درحالی است که میزان پیوستگی دختران در حد بالایی بوده است. که این امر ممکن ناشی از آن باشد که نخست میزان رفتارهای انحرافی دختران در حد نسبتاً پایینی بوده است. دوم، اثر نظارت والدین جزو مؤلفه‌های پیوستگی در نظر گرفته نشده است. هر چند در بین بیشتر پاسخگویان دختر، میزان پیوستگی بالا بود، اما از آنجا که غالباً دانشجویان در دوران تحصیل دانشجویی خود به دور از والدین خود زندگی می‌کنند و غالباً پیوستگی و روابط دوستانه جایگزین پیوستگی و روابط خانوادگی می‌شود، در نتیجه افراد از نظارت خانواده غالباً خارج می‌شوند. این یافته هم‌جهت با یافته‌های بوث و همکاران (۲۰۰۸) است. پیوستگی حتی بر رفتارهای انحرافی پسران و رفتارهای انحرافی کل نمونه نیز اثر معناداری نداشته است. با این حال، این متغیر بر برخی ابعاد رفتارهای انحرافی مؤثر بوده است. در میان ابعاد رفتارهای انحرافی، پیوستگی بیشترین اثر را بر تخریب‌گری، تقلب و مصرف مواد و الکل داشته و اثر آن بر سایر ابعاد ناچیز بوده است.

فرضیه دوم پژوهش دلالت بر اثر معکوس التزام بر رفتارهای انحرافی دختران دارد که تأیید شد. می‌توان نتیجه گرفت که پاسخگویان دختر حاضر نیستند به آسانی سرمایه‌گذاری خود در امر تحصیل را از طریق رفتارهای انحرافی و نقض هنجارها و قانون که برای آن‌ها هزینه‌بر نیز

هست از دست دهند. اثر التزام بر رفتارهای انحرافی پسران نیز معنادار بوده اما این اثر در مقایسه با دختران کمتر بوده است. این نتیجه با نتایج پژوهش دیوکس و استین (۲۰۰۱)، اوزبای و اوزجان (۲۰۰۷)، و اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷) همسوست. هیرشی معتقد است افرادی که التزامشان به جامعه تضعیف می‌شود یا از بین می‌رود، آزادی بیشتری برای ارتکاب رفتار انحرافی پیدا می‌کنند. وی به این نکته توجه دارد که فرد برای درگیر شدن در رفتاری انحرافی «آزاد» می‌شود. این آزادی از آنجا شکل می‌گیرد که فرد خود را در برابر ارزش‌های جامعه متعهد و مسئول نمی‌بیند و احساس نمی‌کند که با انجام هر رفتار انحرافی چیزی را از دست می‌دهد، چرا که اگر کسی چیزی برای از دست دادن داشته باشد، در رابطه با انجام هر نوع رفتار انحرافی محتاطانه‌تر رفتار می‌کند.

التزام بیانگر پذیرش هم‌نوابی است. این اصل موجب می‌شود شخص (زن یا مرد) خواسته خود را با توجه به نظر دیگر افراد اجتماع برآورده سازد و بدین‌سان، زمینه‌ای اخلاقی فراهم آید که افراد به پرهیز از انحراف از راه راست متعهد باشند (علی‌پوردی‌نیا، ۱۳۹۰). فردی که به فعالیت‌های متعارف در زندگی روزمره ملتزم باشد، به منظور حفظ موقعیتی که با کوشش برای خود به دست آورده کج‌رفتاری نمی‌کند و خود را به خطر نمی‌اندازد (ممتاز، ۱۳۸۷). در نتیجه از آنجا که دختران، در کسب موقعیت‌های شغلی مناسب در مقایسه با پسران دشواری‌های بیشتری دارند، بنابراین، در حال حاضر، دختران به مراتب بیش از پسران در مورد رفتار خود احتیاط می‌کنند و حاضر نیستند تهدیدی را که در آینده ممکن است با آن روبه‌رو شوند قبول کنند. کمالینکه در وضعیت کنونی جامعه حاضر، امکان کسب امتیازهای متفاوت در آینده مخصوصاً برای دختران، صرفاً از راه تحصیلات امکان‌پذیر است، درحالی‌که پسران امکان کسب شغل یا موقعیت بهتر را بدون استفاده از تحصیلات خود دارند.

براساس فرضیه سوم، مشغولیت بر رفتارهای انحرافی دختران اثر معکوس و معنادار دارد، که این فرضیه تأیید شده است. بدین ترتیب، مشارکت و مشغولیت دختران در فعالیت رایج و عرفی، میزان درگیری آن‌ها در رفتارهای انحرافی را کاهش می‌دهد. در واقع، دخترانی که زمان بیشتری را صرف فعالیت‌های متعارف اجتماعی، شامل فعالیت‌های عملی، مذهبی، هنری، ورزشی و... کرده‌اند، کمتر مرتکب رفتارهای انحرافی شده‌اند، چراکه این فعالیت‌ها زمان آن‌ها را برای ارتکاب رفتار انحرافی محدود می‌کند. در مقابل، مشغولیت نتوانسته است بر رفتارهای

انحرافی پسران اثر معناداری داشته باشد. بنابراین، متغیر مشغولیت متغیری جنسیت محور است. یافته‌های این پژوهش، همسو با نتایج تحقیق روزنباوم و لیزلی (۱۹۹۰) است. هیرشی درگیری را مشارکت در فعالیت‌های متعارف اجتماعی و افزایش درگیری را مقارن با کاهش انحراف می‌داند (مارکوس و باهر، ۱۹۸۸).

فرضیه چهارم تحقیق دلالت بر رابطه معکوس بین باور و رفتارهای انحرافی زنان دارد که این فرضیه تأیید شد. در نتیجه، باور دختران به قواعد و هنجارهای اخلاقی جامعه باعث می‌شود که رفتارهای آن‌ها بیشتر انطباقی باشد تا انحرافی. هرچند اثر باور بر رفتارهای انحرافی دختران معکوس و معنادار بوده است اما این اثر بر رفتارهای انحرافی پسران محکم‌تر و استوارتر از رفتارهای انحرافی دختران بوده است. یافته‌های مربوط به این متغیر با یافته‌های پژوهش اسمیت و پاترنوستر (۱۹۸۷)، جلالی‌پور و حسینی‌نثار (۱۳۸۷)، و کابویاشی و فوکوشیما (۲۰۱۲) مطابقت دارد. به طور کلی، اگر فرد مرتکب رفتارهای انحرافی نمی‌شود، احتمالاً به این دلیل است که قوانین جامعه را عادلانه می‌داند. در واقع، انحراف به علت فقدان اعتقاد و باور به هنجارها و قوانین واقع می‌شود. فردی که خود را تحت تأثیر اعتقادات در جامعه نبیند، هیچ گونه وظیفه اخلاقی برای خود در رابطه با رعایت قوانین و هنجارها در نظر نمی‌گیرد. در بین ابعاد پیوند اجتماعی، باور مؤثرترین بعد تبیین‌کننده بوده است. اگر فرد به نظام هنجارهای اجتماعی اعتماد داشته باشد و ضرورت وجودی قوانین را بپذیرد احتمال اینکه با رفتار خود آن‌ها را نقض کند کم می‌شود. انحراف از نظر هیرشی تحت تأثیر اعتقادات برخلاف اخلاق معمول در جامعه واقع می‌شود. در نتیجه، هرچه افراد کمتر اعتقاد داشته باشند که باید از هنجارها و قوانین پیروی کنند، بیشتر احتمال دارد که مرتکب رفتار انحرافی شوند. نظریه پیوند اجتماعی بر این اعتقاد است که افرادی که این اعتقاد استوار را دارند که ارزش‌ها و هنجارهای عمومی رفتارهای آن‌ها را تحت انقیاد درمی‌آورد، امکان ندارد در رفتارهای انحرافی مشارکت کنند (ماسی و کران، ۱۹۸۶).

آزمون تجربی نظریه پیوند اجتماعی به مثابه ترکیبی از چهار متغیر پیوستگی، التزام، مشغولیت و باور در میان دانشجویان دانشگاه مازندران نشان داد که این نظریه قابلیت تعمیم به رفتارهای انحرافی دختران را دارد. در بخش تحلیل یافته‌ها مشخص شد که نظریه پیوند اجتماعی قادر است ۲۸ درصد از تغییرات متغیر وابسته یعنی رفتار انحرافی کل نمونه آماری را تبیین و پیش‌بینی کند. مقایسه نمونه‌های مردانه و زنانه نشان می‌دهد که این نظریه قادر است که

نزدیک به ۳۴ درصد از تغییرات رفتارهای انحرافی مردان و ۲۴ درصد از تغییرات رفتارهای انحرافی زنان را تبیین کند. در نتیجه قدرت نظریه در تبیین رفتارهای انحرافی مردان بیش از رفتارهای انحرافی زنان بوده است. به طور کلی، می‌توان اذعان داشت که متغیرهای پیوند اجتماعی به استثنای مشغولیت، نتایج مشابهی برای مردان و زنان داشتند. در اینجا لازم به ذکر است که متغیرهای پیوند اجتماعی، در این پژوهش توانسته‌اند رفتارهای انحرافی زنان را نیز تبیین کنند، اما قدرت آن‌ها در تبیین رفتارهای انحرافی مردان بیش از رفتارهای انحرافی زنان است. متغیری که ارتباط آن با رفتارهای انحرافی مردان و زنان بسیار نمایان بود، متغیر باور بود؛ هرچند اثر این متغیر نیز بر رفتارهای انحرافی مردان، مهم‌تر از رفتارهای انحرافی زنان بود. نکته مهم دیگر اینکه متغیر مشغولیت و یا درگیری در فعالیتهای عرفی، تأثیر زیادی بر رفتارهای انحرافی در میان نمونه آماری این پژوهش نداشته است.



منابع

- جلائی پور، حمیدرضا و حسینی نثار، مجید (۱۳۸۷)، «عوامل اجتماعی مؤثر بر بزهکاری نوجوانان در رشت»، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، شماره ۲۹: ۷۷-۱۰۲.
- سراج‌زاده، سیدحسین و فیضی، ایرج (۱۳۸۶)، «عوامل اجتماعی مؤثر بر مصرف تریاک و مشروبات الکلی در بین دانشجویان»، نامه علوم اجتماعی، ۳۱: ۸۱-۱۰۲.
- طارمیان، فرهاد، بوالهروی، جعفر، پیروی، حمید، قاضی طباطبائی، محمود (۱۳۸۶)، «شیوع مصرف مواد در میان دانشجویان شهر تهران»، مجله روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران، سال سیزدهم، شماره ۴: ۳۳۵-۳۴۲.
- علیوردی‌نیا، اکبر و همکاران (۱۳۸۷)، «سرمایه اجتماعی خانواده و بزهکاری»، مجله پژوهش زنان، شماره ۲: ۱۰۷-۱۳۲.
- علیوردی‌نیا، اکبر (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی کارتن‌خوابی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- علیوردی‌نیا، اکبر، ریاحی، محمداسماعیل، آرمان‌مهر، وجیهه (الف) (۱۳۸۷)، «بررسی تفاوت‌های جنسیتی در زمینه کنترل اجتماعی و بزهکاری با تأکید بر مشغولیت ورزشی»، تحقیقات زنان، شماره ۴: ۱۰۱-۱۲۱.
- علیوردی‌نیا، اکبر و صالح‌نژاد، صالح (۱۳۹۰)، «خودکنترلی، جنسیت و تأثیر آن بر رفتار انحرافی»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۹، شماره ۴: ۵-۲۶.
- مرکز آمار ایران (۱۳۸۹)، سالنامه آماری.
- ممتاز، فریده (۱۳۸۷)، انحرافات اجتماعی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ویلیامز، فرانک پی و مک‌شین، ماری‌لین (۱۳۸۶)، نظریه‌های جرم‌شناسی، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، تهران: میزان.
- Alarid, F. Leanne & et al. 2000,, ee nde and cmmamong feony offende assessng hle geneaaiity of ooc conooo and dffeceniia assocooohexossss , **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 37:171-199.
- Aiivedchn Akba & Piidemoe, Wlliiam Aeex 2007,, " fi glimpse at narcotics offenders in an Islamic Republic: A test of an integrated model of drug involvement among a aampee of men nncoceradddfo duug offenees nnaaa , **International Criminal Justice Review**, Vol 17, No 1:27-44.
- ee nne,,S. & e a.. (2005,, Explaining gender differences in crime and violence: the mponnnne of ooc cognttve kkl , **aggression and violent behavior**, No 10: 263-288.
- oo oth, A. & e a.. 2008), Soc conrro,, eeooa deiinquency, and kkkk behavoo Gendeed Analy , **Crime & Delinquency**, No 54: 423-456.
- aa n cc helle 11982,, Famlly coeeeee of ma and female deiinquenc , **Criminology**, No 16: 522-533.
- hha p .. L. & e a.. 2004), "Gende,, ooc bond and deiinquency a compooon o boynnnnn glllmmnde , **Social Science Research**, No 34: 357° 383.

- ee nrkovhhlj A. S. & Goodano, P. .. 1987,, Schoo bondnrg, aace, and deiinquency . **Criminology**, No 30: 261-292.
- Chesney-Lind, M. & Shelden, R. G. (1998), **Girls, delinquency, and juvenile justice**, Belmont CA: Wadsworth.
- Chesney-Lind, M. (1997), **The female offender: Girls, women, and crime**, Thousand Oaks, CA: Sage Publication.
- Cloward, R. & Ohlin, L. (1960), **Delinquency and Opportunity**, NY: Free Press.
- Denno, D.W. (1990), **Biology and violence: From birth to adulthood**, England: Cambridge University Press.
- uu ke L. .. , & SnnnA. 22001,, fff ecss of assess and defssssson hle ooc conooo of at-kkkk behavoo among youhlt uuuuuual equaioon approach , **Youth & Society**, No 32: 337-359.
- vve, aaymond 11976), A study of the efficacy of interactions of several theories for expnnnnng ebelliounness among hgh cchoo uuuden , **Journal of Criminal Law and Criminology**, No 69: 115-25.
- Fodd A. 22008,, oo nmedaaa peecpppion drug uee among adossscen The nrfuence of bondtto family and cchoo **Youth & Society**, No 40: 336-352.
- Fdddhan, een oo eenbaum P. ee nn 11988,, Soc conooo hleoyy hle nnnne componen of age, gende,, and type of ciime , **Journal of Quantitative Criminology**, No 69: 363-381.
- aa jjen, A. .. , & ee hlnen,, S. 11999,, xxplonng hle eiioogy of deiinquency acoos counyyand gende , **Journal of Crime and Justice**, No 22: 55-90.
- aa jjen, A. .. & Pyyadannn S. 22003,, Gende,, pee and deiinquency A uuudy of boys and girls in uua Faance , **Youth & Society**, No 34: 387-414.
- Hagan, J. (1989), **Structural criminology**, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
- aa gan, & e a. 11987,, ssss nnthe houehodd a power-conooo hleoyy of deiinquency , **American Journal of Sociology**, No 92: 788° 816.
- Heidensohn, F. (1994), Gender and crime, In M. Maguire, R. Reiner, & R. Morgan (Eds.), **The Oxford handbook of criminology** (PP: 491-530). Oxford UK: Clarendon.
- ee ime,, .. & ee oo ee, S. 11999,, The gendennng of vomnn deiinquency , **Criminology**, No 37: 277° 317.
- Helfgott, J. (2008), **Criminal behavior: Theories, typologies and criminal justice**, USA: Sage Publication.
- ee eeaa, V, M., Mcoookkey, L, A. 22001,, Gende dffeeence in hle kkkkfo deiinquency among youth exposed to family violenc , **Child Abuse & Neglect**, No 25: 1037-1051.
- nndennng, M. (((1973,, aa uee of deiinquency a Paiia ee piicaion and xxnnmoo , **Social Problems**, No 20: 471° 487.
- Hirschi, Travis (1969), **Causes of Delinquency**, Berkeley: University of California Press.
- Huebne,, A., ee tt .. S. (2002,, xxploing hle uiiiiyy of ooc conro theoyy for youhhdevoqmen:: sssue of attachmen,, nrvovemen,, and gende , **Youth & Society**, No 34: 123-145.
- eenhmmP. 11997,, Schoo deiinquency and hle cchoo ooc bond " **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 34: 337-367.
- Johnson, R. (1979), **Juvenile Delinquency and its origin**, Cambrige: Cambrige Unniversity Press.
- uunge,, M., & Mahhall, .. 11997,, The nreeehn geneaaizablilty of ooc conood theoyy An empiiical Te , **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 34: 79-112.
- ee mpf, L. 11993,, The empiiica aaau of hccchi conooo hleoyy , nn Ad .. , Laufer, W. (Eds.), **New Directions in Criminological Theory**. pp. 143° 160.

- Kobayashi, Emiko & Fukuhara, Myoko (2012), Gender, Society and Academia in Japan, **Sociological Inquiry**, No 82:282-304.
- Lanco, J., & Lennert, M. (2002), Exploring the gender gap in crime, **Crime and Justice**, No 29: 113-202.
- Leonard, E. B. (1982), **Women, crime and society**, New York: Longman.
- Linn W. & Emswiler, J. (2008), An Emerging Mode of Juvenile Justice: A Cross-Cultural Study, **Western Criminology Review**, No 9: 33-51.
- Luu, J., & Anderson, J. (1999), Exploring the gender difference in adolescent delinquent behavior: A longitudinal study of mechanisms, **Criminology**, No 37: 195-215.
- Massey, L. & Oshin, M. (1986), A longitudinal examination of an emerging process model of deviant behavior, **Social Forces**, No 65: 106-134.
- Maccoby, N., & Liben, D. (1988), Gender theory and adolescent development, **Youth & Society**, No 19: 395-425.
- Messerschmidt, J. W. (1993), **Masculinities and Crime**, Lanham: Rowman & Littlefield.
- McCarthy, B. & Emswiler, J. (1999), In the company of women and agency: A revealed power-conceptualization of gender and delinquency, **Criminology**, No 37: 761-788.
- Mead, P. & Emswiler, J. (1998), Exploring the gender gap in delinquency: Peer influence and moral evaluation of behavior, **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 35: 251-266.
- Miller, S. & Miller, T. (1997), A study of socioeconomic status and prevalence of marijuana use, **Addictive Behaviors**, No 4: 479-489.
- Miller, J. M. & et al. (2011), **Criminological Theory**, 3rd Ed, Prentice Hall Publisher.
- Moghaddam, F. M. (1998), **Social Psychology: Exploring Universals across Cultures**, New York: W. H. Freeman and Company.
- Naffine, N. (1996), **Feminism and Criminology**, Philadelphia: Temple University Press.
- Naffine, N., & Anderson, J. (1989), Exploring the gender gap in crime: A comparative study, **British Journal of Criminology**, No 29: 144-156.
- Naffine, N., & Anderson, J. (1990), Exploring the gender gap in crime: A comparative study, **Journal of Criminal Justice**, No 38: 913-920.
- Naffine, N., & Emswiler, J. (1995), A study of homophobia among women, **Criminology**, No 33: 173-193.
- Naffine, N., & Emswiler, J. (2007), A study of cross-cultural bonding: A comparison of male and female delinquency, **International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology**, No 2: 134-157.
- Naffine, N., & Emswiler, J. (1993), Exploring the gender gap in crime: A comparative study, **Adolescence**, No 28: 879-892.
- Naffine, N., & Emswiler, J. (1990), School, community context, and delinquency: Exploring the gender gap, **Justice Quarterly**, No 7: 493-513.
- Naffine, N., & Emswiler, J. (1995), Sex differences in crime: A comparative study, **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 32: 84-100.
- Rutter, M. & et al. (1998), **Antisocial behaviour by young people**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Shoemaker, D.J. (2010), **Theories of Delinquency: An Examination of Explanations of Delinquent Behavior**, 6th Ed, New York: Oxford University Press.
- Sutherland, E. H., & Emswiler, J. (1996), Exploring the gender gap in crime: A comparative study, **Youth & Society**, No 25: 299-329.
- Smith, A., & Pannone, J. (1987), The gender gap in theories of deviance: Issues and evidence, **Journal of Research in Crime and Delinquency**, No 24: 140-172.
- Sutherland, E. H., & Emswiler, J. (1996), Exploring the gender gap in crime: A comparative study, **Annual Review of Sociology**, No 22: 459-487.
- Sutherland, Edwin Hardin & Cressey, Donald R. (1978), **Criminology**, Philadelphia: Lippincott.

